

میراث ادبی عبدالمجید تبریزی (سراینده پارسی گوی آذربایجان در سده ۸ ق*)

علیرضا قوجهزاده**

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی واحد ورامین - پیشوا،
دانشگاه آزاد اسلامی ورامین، تهران، ایران.

چکیده

عبدالمجید تبریزی، سراینده کمترشناخته شده سده ۸ ق. است. متأسفانه اطلاعات چندانی از وی در دست نیست. همین قدر دانسته است که در حدود ۶۹۹ ق. در تبریز زاده شده و احتمالاً در فاصله سال‌های ۷۵۷ تا ۷۶۸ ق. در گذشته است. آنچه از اشعارش برمی آید، این است که به زراعت مشغول بوده و در ۵۵ سالگی به سفر حج مشرف شده و در بازگشت از زیارت خانه خدا، به شیراز رفته و مدتی در آنجا گذرانده است. در قالب‌های مختلف شعری؛ همچون قصیده، غزل، ترکیب‌بند، قطعه، مثنوی و رباعی، طبع آزمایی کرده و مفاهیم و موضوعات متعددی، از جمله حمد خدا، نعت پیامبر اکرم (ص)، مدح دولتمردان، عشق، عرفان، پند و اندرز و حکمت، درون‌مایه اشعار او را تشکیل می‌دهند. در قصیده‌سرایی، پیرو شاعرانی همچون عنصری، انوری، ظهیر فاریابی، و در غزل‌سرایی، متبّع غزل‌های سعدی است. شاعران معاصر او مانند حافظ نیز، از سروده‌های وی تأثیر پذیرفته‌اند.

واژگان کلیدی: عبدالمجید تبریزی، تبریز، شعر فارسی، آل‌جلایر، سده هشتم هجری.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۷/۰۸

تأیید نهایی: ۱۳۹۷/۱۰/۱۴

** E-mail: alirezaghojezade@yahoo.com

درآمد

تاریخ زبان و ادب فارسی در آذربایجان، علی‌رغم گستره وسیع تأثیرگذاری، چنان‌که باید مورد مطالعه و بررسی فراگیر و عمیق قرار نگرفته و بسیاری از موارد ادبی و فرهنگی که در این بخش از جغرافیای ایران، به زبان پارسی پدید آمده، معرفی، احیا و منتشر نشده است. شعر پارسی در آذربایجان، از قطران تا شهریار، همواره جریان داشته و آمال، عواطف و عوالم مشترک همه اقوام ایرانی را با زبانی سرشار از حس و تصویر و بیانی لبریز از معنا و مفهوم، واگویه کرده است. سده هشتم هجری، یکی از درخشان‌ترین ادوار حیات فرهنگی آذربایجان، به‌ویژه تبریز است و مجموعه ارزشمند سفینه تبریز که در فاصله سال‌های ۷۲۱-۷۲۳ ق. به اهتمام ابوالمجد تبریزی تدوین شده و رقم خورده، آینه‌ای روشن برای بازتاب درخشندگی علمی و فرهنگی آذربایجان در این سده است. (ابوالمجد تبریزی: ۱۳۸۱: ۳۸-۲۳). در این سده، شاعرانی تأثیرگذار و توانا، همچون همای تبریزی، غیاث کججی، جلال عتیقی، عبدالمجید تبریزی، ملک محمود تبریزی و... از آذربایجان برخاسته‌اند که بررسی اشعار آنان، هم از نظر تاریخ زبان فارسی در آذربایجان و هم به حیث مطالعات فرهنگی، ادبی، اجتماعی و تاریخی، عرفان و تصوف و... بسیار پراهمیت است. در این گفتار، برای نخستین بار، به معرفی یکی از شاعران کمترشناخته‌شده آذربایجان می‌پردازیم که اشعار او علاوه بر ارزش‌های ادبی، از نظر اشمال بر اطلاعات تاریخی مربوط به آذربایجان در سده هشتم هجری نیز قابل توجه است.

احوال عبدالمجید تبریزی

درباره عبدالمجید و نحوه نشو و نما این شاعر کمتر شناخته‌شده سده ۸ ق. اطلاعات دقیقی در دست نیست. همین قدر معلوم است که نام کامل او «مولانا کمال‌الدین عبدالمجید تبریزی» (مسعود بن منصور بن احمد متطبب، ۷۶۳ ق: برگ ۳۵) بوده و به صورت‌های «امیر عبدالمجید»، «میر عبدالمجید» و «عبدالمجید» (محمودشاه نقیب شیرازی، ۸۲۷ ق: برگ ۳۳۳؛ تبریزی، ۸۲۷ ق: برگ‌های ۱۰۸، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲؛ سلیمان‌القونوی، ۸۶۰ ق: برگ ۶۴) نیز ذکر شده است. در رساله فلکیه، در بخش دفتر مجموع الحساب منطقه آذربایجان، از عبدالمجید تبریزی، با عنوان خواجه یاد شده است: «آذربایجان، فی عهده خواجه عبدالمجید تبریزی علی حسب المقاطعه والضمنان بموجب الحججه المستجله عنه» (مازندرانی، ۱۳۳۱: ۱۸۵) در هیچ جا به تاریخ و محل تولد وی اشاره نشده است، اما با

توجه به این که در مثنوی خود، در سفر به زیارت خانه خدا، به پنجاه و پنج سالگی اش به سال ۷۵۴هـ ق اشاره کرده، توگد او به احتمال بسیار، در حدود ۶۹۹ق. بوده است:

ز عمرم چو بگذشت پنجاه و پنج	بریدم امید از سرای سپنج
تمنای رفتن به بیت الحرام	به مژگان و رخسار رفتن مقام
ز تدبیر سوی حجازم کشید	سرانجام پایان ره شد پدید...
ز هفصد چو بگذشت پنجاه و چار	ز کعبه سوی فارس کردم گذار

(عبدالمجید تبریزی، برگ ۱۲۸)

عبدالمجید در تبریز به دنیا آمده و قراین تبریزی بودن وی، سکونت او در این شهر، شرح وقایع تاریخی اتفاق افتاده در آنجا (همان، برگ‌های ۱۲۲-۱۲۷)، توصیف زیبایی‌های طبیعی آن دیار (همان، برگ‌های ۱۲۱-۱۲۲) و نسبت تبریزی بودن او در برخی منابع است:

اگرچه عکس بهشت است خطه شیراز	مرا به مولد خویش است اشتیاق و نیاز...
به جان رسیدم ازین آرزو که کی باشد	کزین دیار به عزم مقام کردم باز
نهاده روی سوی مصر جامع تبریز	رسیده بر سر الله اکبر شیراز

(همان، برگ ۹۵)

- بی تو در مصر جامع تبریز
مردم ای جان ز سوز تنهایی

(همان، برگ ۴۴)

- خوشا شهر تبریز فرخ سرشت	که مثلش نیابی مگر در بهشت
چو حب وطن دل برافروزم	نفس همچو آتش جگر سوزدم
چو یاران همدم به یاد آیدم	چو باران ز چشم آب بگشایدم
ملامت فزای است شهر کسان	خدایا بدان خاک پاکم رسان

(همان، برگ ۱۲۸)

خاندان

در مجموعه شماره ۱۳۴۳۲ اسعد افندی، پس از نقل اشعاری از عبدالمجید، غزلی از فرزند وی با عنوان «لابنه خواند خواجه» ثبت شده که قریشی تخلص می کرده است:

دردمندم ای ز دیدار تو درمانم بیا
مردم از شوق لب ت ای آب حیوانم بیا...

از قریشی نیم جانی بیشتر باقی نماند
روی بنما تا روان در پایت افشانم بیا
(تبریزی، ۱۲۷ق: برگ ۹۴)

مذهب

عبدالمجید، مردی متدین و پایبند به آیین اسلام و از پیروان سنت و جماعت بوده است. در سروده‌هایش، نشانه‌هایی از اعتقادات راسخ و ارادت قلبی نسبت به پیامبر اکرم و خاندان آن حضرت آشکار است.

...هر دم هزار شکر خدایا که بنده را
در سلک درکشند شبه، زان سبب مرا
بر دین بهترین رسل آفریده‌ای
در سلک تابعان محمد کشیده‌ای
یارب برین عقیدت پاکم مقیم دار
بر شرع سید رسلم مستقیم دار...
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۴)

شغل

عبدالمجید، پیشه کشاورزی داشته و به کار کشت و ذرع مشغول بوده، و چنان که خود اظهار داشته، نظری به مال و نعمت شاهان نداشته و از راه غرس و زراعت، روزی خود را به دست می آورده است:

چو خالق است مرا رهنمای روزی بخش
به گرد درگه مخلوق هیچ کارم نیست
ز راه غرس و زراعت چو می دهد نامم
نظر به نعمت شاهان کامکارم نیست
(همان، برگ ۲۹)

اخلاق

بنا بر اشارات صریح خود عبدالمجید، او در ایام شباب، فردی خوش گذران و خوش مشرب بوده است:

شده بر باد ایام جوانی
ز سر تا پای تقصیر و گناهیم
به بازی صرف کرده زندگانی
مگر از روی رحمت در گذاریم
(همان، برگ ۱۳۰)

اما در برهه‌ای از زندگانی، اخلاق و رفتار خود را تغییر داده و به رعایت اخلاق و آداب اسلامی و انسانی، روی آورده است. می‌توان چنین گفت که وی فردی خداشناس، متعهد و مردی

فقیرمشرَب (صبا، ۱۳۴۳: برگ ۵۲۹) و پایبند به موازین اخلاقی و شرعی بوده، چنان که خود گفته است:

مرا خدای تعالی فراغتی داده‌ست	که راه حرص به پای امل نمی‌سپرم
به کسب نعمت فانی نمی‌شوم مشغول	چو مُلک جمله جهان است هیچ در نظرم
کشیده پای قناعت همیشه در دامن	نه آرزو رفیق و نه حرص راهبرم...
گرم به چشم حقارت نظر کند خورشید	گمان مبر که دگر من به چرخ درنگرم
هزار شکر کنم هر نفس ز خالق خویش	که نیست سایه مخلوق، سایه بان سرم
ز فاقه گرچه به جان آمدم، نگردانم	به دست آرزو گریبان گرفته در بدرم

(عبدالمجید تبریزی، برگ ۲۷)

او شاعری را شغلی به حساب نمی‌آورد که بدان وسیله، به مدح و ثنای ممدوحان بپردازد. او تنها ستایشگر معشوق است:

- نه مدح هیچ کسی گفته‌ام به جز معشوق	نه وصف هیچ کسی کرده‌ام به جز دلدار
از این قصیده مرادم نصیحت و پند است	و گرنه شیوه مدح نبوده و نیست شعار

(همان، برگ ۸)

شاعری خاصّ قسم مدّاحی	بنده هرگز نکرده است شعار
نی ز عجز و طبیعت است و فشار	زانکه از شاعریم آید بار

(همان، برگ ۲۳)

شعر عبدالمجید

عبدالمجید در قالب‌های مختلف شعری؛ همچون قصیده، غزل، ترکیب‌بند، قطعه، مثنوی و رباعی طبع آزمایی کرده و مفاهیم و موضوعات و مفاهیم متعددی را، همچون ذکر پروردگار، نعت پیامبر اکرم (ص)، مدح دولتمردان، عشق، عرفان، پند و اندرز و حکمت، در این قالب‌ها، بیان نموده است. قصاید خود را به زبانی رسا و روان و سرشار از مجازها و تصاویر نو شاعرانه سروده است. بیشترین تصویرسازی او، از گونه تشبیه است. صاحب تذکره ریاض الشعراء او را از شعرای عالی‌قدر روزگار خود دانسته (واله داغستانی، ۱۳۸۴: ۱۳۴۰/۳) و نویسنده فردوس‌التواریخ نیز نوشته است که عبدالمجید سخنان نیکو دارد (ابرقوهی، ۸۰۸ق: برگ ۵۳۳). غزلیاتش را نیز به شیوه شاعران معاصر

خود، با مضمون‌های عاشقانه که در آن‌ها صبغه‌ای از عرفان نیز می‌توان یافت، سروده و در این پرداخت شاعرانه، مقلد سعدی است.

عبدالمجید در سروده‌های خود، از شاعران متقدم، تأثیر پذیرفته است. در قصاید خود، بیشتر، تحت تأثیر قصیده‌پردازان نامی چون عنصری بلخی (۵ق) و ظهیر فاریابی (۶ق) قرار گرفته و اشعار آنان را استقبال نموده است. در این خصوص شواهدی بیان می‌شود:

عبدالمجید:

... در این قصیده دو مصرع به صورت تضمین
«چنین نماید شمشیر خسروان آثار»
به عدل و جود چنان کن که بعد از این گویند:
«چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار»
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۸)

عنصری:

چنین نماید شمشیر خسروان آثار
چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
(عنصری بلخی، ۱۳۶۳: ۷۳)

عبدالمجید:

زهی جناب جلالت سپهر زنگاری
به صد هزار چنین مرتبه سزاواری
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۱۱)

ظهیر:

زهی چو عقل علم گشته در نکو کاری
مسلم است تو را نوبت جهان‌داری
(ظهیرالدین فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۶۷)

عبدالمجید:

جهان ز فرّ و شکوه خدایگان جهان
سپهر مهر معالی شد و ریاض جنان
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۱۲)

ظهیر فاریابی:

گیتی ز فرّ دولت فرمانده جهان
ماند به عرصه حرم و روضه جنان
(ظهیرالدین فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۴۱)

عبدالمجید:

چنان مسخر آن کامکار گشت جهان
که خیره ماند در آن دیده اولوالابصار
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۸)

ظهیر فاریابی:

چنان نگاشت بر الواح عقل صورت علم
که خیره گشت در او دیده اولوالابصار
(ظهیرالدین فاریابی، ۱۳۸۱: ۹۲)

عبدالمجید:

به جامه کرد هم رای سیاهی
که رنگی نیست بالای سیاهی
(عبدالمجید تبریزی «ح»، برگ ۱۱۸)

نظامی گنجه‌ای:

سیه را سرخ چون کرد از سیاهی
چو رنگی نیست بالای سیاهی
(نظامی، ۱۳۶۳: ۱۹۹)

چنان که ذکر شد، عبدالمجید در غزل سرایی، از استاد مسلم غزل عاشقانه؛ یعنی سعدی شیرازی، تأثیر یافته و مشخصه‌های برجسته‌ای از شیوه سخن‌پردازی شیخ شیراز (از جمله درهم تنیدگی مضامین عارفانه و عاشقانه و بیان آن‌ها در کمال انسجام و سلاست) در غزلیات وی آشکار است. او ضمن تضمین ابیاتی از غزلیات سعدی، غزل‌هایی را نیز در همان وزن و قافیه و مضامین سروده است:

عبدالمجید:

نهاده روی، سوی مصر جامع تبریز
«رسیده بر سر الله اکبر شیراز»
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۹۵)

سعدی:

خوشا سپیده دمی باشد آن که بینم باز
رسیده بر سر الله اکبر شیراز
(سعدی، ۱۳۸۵: ۶)

عبدالمجید:

از ریاحین باز شد چون روضه رضوان زمین
گشت حیران دیده‌ها در صنع رب العالمین
(عبدالمجید تبریزی «ح»، برگ ۴)

سعدی:

صبحم از مشرق برآمد باد نوروز از یمین
عقل و طبعم خیره ماند از صنع رب العالمین
(سعدی، ۱۳۸۵: ۲۱۱)

عبدالمجید:

ز خاک روز قیامت به آرزوی تو خیزم
بسان ذره، پریشان ز خاک کوی تو خیزم
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۹۰)

(منسوب به سعدی):

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
(سعدی، ۱۳۸۵: ۸۷)

عبدالمجید:

چون صبحدم، نسیم، معطر کند دماغ
منزل کنار جوی گزین در میان باغ
(عبدالمجید تبریزی «ح»، برگ ۹۲)

سعدی:

برخیز تا تفرج بستان کنیم و باغ
چون دست می دهد نفسی موجب فراغ
(سعدی، ۱۳۸۵: ۲۶)

عبدالمجید:

خیال وصل تو بیرون نمی رود ز سرم
اگر چه دیدن رویت تصویریست محال
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۱۰۲)

سعدی:

اگر مراد نصیحت کنان ما آن است
که ترک دوست بگویم، تصویریست محال
(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۰۷)

عبدالمجید:

خوشا تفرج تبریز خاصه فصل ربیع
بسان گلشن جنت شکفته هر گلزار
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۷۱)

سعدی:

خوشا تفرج نوروز خاصه در شیراز
که بر کند دل مرد مسافر از وطنش
(سعدی، ۱۳۸۵: ۲۰۷)

عبدالمجید:

دردیست درد عشق که درمان ما ازوست
سامان کار بی سروسامان ما ازوست
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۵۹)

سعدی:

دردیست درد عشق که هیچش طیب نیست
گر دردمند عشق بنالد غریب نیست
(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۸۷)

عبدالمجید از شاعران هم‌روزگار خود، متأثر شده و بر آن‌ها نیز تأثیر گذاشته و مضامین شاعرانه او در سروده‌های شاعرانی همچون حافظ ... نمایان است.

عبدالمجید:

دولت ار دست دهد، از سر جان برخیزم
همچو گیسوش در آن سرو روان آویزم
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۸۵)

حافظ:

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم
طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
(حافظ، ۱۳۹۰: ۲۱۶)

عبدالمجید:

صبح است ساقیا بده آن جام لعل‌رنگ
بنگر شتاب عمر و مکن بیش ازین درنگ
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۱۰۳)

حافظ:

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن
دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
(حافظ، ۱۳۹۰: ۲۴۶)

عبدالمجید:

گر بدانی که بد و نیک ز تقدیر خداست
عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
رو بخوان «لاتزر وازره» فارغ باش
که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت
(عبدالمجید تبریزی «ح»، برگ ۱۰۱)

حافظ:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
(حافظ، ۱۳۹۰: ۸۶)

عبدالمجید:

شمع لاله چو برانگیخت صبا بر لب کشت
شاهد حورلقا جو که جهان شد چو بهشت
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۱۰۲)

حافظ:

کنون که می‌دمد از بوستان نسیم بهشت من و شراب فرح‌بخش و یار حورسرسشت
(حافظ، ۱۳۹۰: ۸۷)

عبدالمجید:

نه در برابر چشمی نه غایب از نظری نه یاد می‌کنی از من، نه می‌روی از یاد
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۴۰)

حافظ:

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار که در برابر چشمی و غایب از نظری
(حافظ، ۱۳۹۰: ۲۷۵)

عبدالمجید:

باز از هوای رویت، چون زلف بی‌قرارم دردم شد آشکارا، پنهان چگونه دارم؟
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۷۹)

حافظ:

دل ز می‌رود ز دستم، صاحب‌دلان خدا را دردا که راز پنهان، خواهد شد آشکارا
(حافظ، ۱۳۹۰: ۴۳)

عبدالمجید:

شب قدر من است امشب، از آن دیدار می‌بینم ز عکس عارضش عالم پر از انوار می‌بینم
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۵۸)

حافظ:

آن شب قدری که گویند اهل خلوت، امشب است یارب این تأثیر دولت در کدامین کوب است
(حافظ، ۱۳۹۰: ۵۶)

عبدالمجید:

وقت آن است که این غصّه به پایان آید کار آشفته دگر بار به سامان آید
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۹۶)

حافظ:

بر سر آنم که گرز دست بر آید دست به کاری زخم که غصه سر آید
(حافظ، ۱۶۴: ۱۳۹۰)

سفرها

۱. مکه: وی در تنها ترکیب بند خود، در نعت پیامبر (ص) از آن حضرت استدعا دارد که با عنایت حق و نظر آن بزرگوار، زمینه مسافرتش را به مقام مقدس حضرت ایشان فراهم سازد:

می خواهم از عنایت حق استطاعتی تا سوی آن مقام مقدس شوم روان
یارب! بدان دیار شریفم مجال ده یارب، بدان جناب رفیعم چنین رسان
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۳)

و در بند ششم نیز می گوید:

گوی میسرم شود از فضل کردگار ره یافته به سوی جناب سرای تو
(همان، برگ ۴)

عبدالمجید این آرزو را در پنجاه و چهار سالگی خود، درخواست می کند:

پنجاه و چار قافله از عمر من گذشت من غافل از غم سفر و رنج های راه
(همان، برگ ۵)

یک سال بعد و در پنجاه و پنج سالگی، بدون داشتن راهنمایی، به زیارت خانه خدا نایل می شود:

ز عمرم چو بگذشت پنجاه و پنج بریدم امید از سرای سپنج
تمنای رفتن به بیت الحرام به مژگان و رخسار رُفتن مقام
ز تدبیر سوی حجازم کشید سرانجام پایان ره شد پدید
ره مشکل دور، بی رهنمای به مقصد رسیدم به فضل خدای
(همان، برگ ۱۲۸)

۲. شیراز: عبدالمجید بعد از زیارت خانه خدا به سال ۷۵۴ق. و احتمالاً در همان پنجاه و پنج سالگی، در مسیر برگشت از مکه، به فارس می رود و در آنجا رحل اقامت برمی افکند و ظاهراً مدتی را در آن شهر به سر می برد:

ز هفصد چو بگذشت پنجاه و چار ز کعبه سوی فارس کردم گذار
(همان، برگ ۱۲۸)

عبدالمجید از اقامت خود در شهر شیراز، به ناله و فریاد درمی‌آید و همواره دیدار خاک پاک
شهر تبریز فرخ‌سرشت را آرزو می‌کند:

رسیدم به شیراز فرخ‌نهاد	که پیوسته معمور و آباد باد...
اگرچه به‌غایت دلاویز بود	ولیکن نه چون شهر تبریز بود
خوشا شهر تبریز فرخ‌سرشت	که مثلش نیایی مگر در بهشت...
چو حبّ وطن دل برافروزدم	نفس همچو آتش جگر سوزدم
ملامت‌فزای است شهر کسان	خدایا بدان خاک پاکم رسان

(همان، برگ ۱۲۸)

ممدوحان

عبدالمجید، علی‌رغم آنکه خود مدّعی شده، شاعر مدّاحی نیست و مدیحه‌هایش بیشتر جنبه پند و
اندرز دارد، اما تنی چند از دولتمردان، امیران و فاضلان زمان خود را ستوده است:

۱. معزالدین اویس (۷۳۹-۷۷۶هـ.ق): معزالدین اویس جلایر یا اویس ایلکانی، معروف به سلطان
اویس یا شیخ اویس، دومین پادشاه (حک؛ ۷۵۷-۷۷۶ ق) از سلسله ایلکانی معروف به آل جلایر؛
پسر و جانشین حسن ایلکانی معروف به آل جلایر است. (در این مورد، ر.ک: قطبی اهری، ۱۳۸۹:
۲۴۷؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۲۹۰، ۴۸۹؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۳۶).

۲. ناصرالدین (؟): عبدالمجید، دوازدهمین قصیده خود را در مدح و ثنای ناصرالدین نامی سروده
که در دوران جوانی بر تخت سلطنت تکیه زده است:

خورشید ملک، ناصر دین، سایه خدای	کز نور روی رای تو خورشید شد منیر...
ای تاج‌بخش ملک‌ستان، از وجود توست	هم سرفراز افسر و هم مفتخر سریر...
بادا خدا پناه تو ای ملک را پناه	بادا خدا نصیر تو ای خلق را نصیر

(عبدالمجید تبریزی، برگ ۱۶)

هویت این شخص برای نگارنده معلوم نشد.

۴. رکن‌الدین (؟): عبدالمجید در قطعه ۲۱ از شخصی به نام رکن‌الدین نام می‌برد که صاحب
علم و حکمت و فضیلت است:

افضل عالم، جهان علم و حکمت، رکن‌الدین ای منور عالم از رای جهان‌آرای تو

(همان، برگ ۲۸)

احتمالاً ممدوح عبدالمجید در این قصیده، رکن‌الدین علاءالدوله احمد بن محمد بیابانکی (سمنانی) (۶۵۹-۷۳۶ق) عارف معروف عهد ابوسعید بهادرخان است. (درباره وی ر.ک: خواندمیر، ۱۳۶۲: ۲۲۰/۳). در قصیده ۱۴ نیز بدون ذکر نام ممدوح خود، به تمجید از محسنات اخلاقی و عصمت و عفت بانویی پرداخته که ظاهراً دلشاد خاتون است:

بر جویبار عصمت و بر گلشن عفاف هر گز نرسته است برین راستی نهال
نگشوده است غیر تو از رویت این نقاب ننموده است جز به تو آینه‌ات جمال
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۱۲۱)

وفات و مدفن

تاریخ دقیق وفات و مدفن عبدالمجید معلوم نیست. با وجود این، بر اساس شواهدی که نگارنده ارائه می‌دهد احتمالاً در فاصله سال‌های ۷۵۷ تا ۷۶۸ق. در گذشته، چراکه از سویی در قصیده‌ای ضمن ستایش سلطان اویس (حک: ۷۵۷-۷۷۶ق) توگد کوچک‌ترین فرزندش؛ یعنی سلطان حسین (حک: ۷۷۶-۷۸۴ق) را تبریک گفته (همان، برگ ۵) و از طرفی، مسعود متطبب شیرازی، در جنگ خود، از او با عبارت «طاب مژگانه» یاد کرده است (همان، برگ ۳۶). با توجه به قصیده تهنیت آمیز و تبریک وی، مبنی بر توگد حسین جلایری (حک: ۷۵۷-۷۷۷ق) چنین برمی‌آید که حداقل تا سال ۷۶۸ق، یعنی جلوس سلطان حسین ایلکانی، زنده بوده است.

آثار

عبدالمجید تبریزی در بیتی به نظم و نثر خود اشاره کرده است، اما از آثار منشور او نشانی در دست نیست و همین دیوان اشعار او باقی مانده است:

فزوده فضل و هنر را ز نثر من، رونق شکسته عقد گهر را ز نظم من، بازار
(عبدالمجید تبریزی، برگ ۸)

اشعار باقی مانده از عبدالمجید، مشتمل بر ۴۴۰۵ بیت قصاید، غزلیات، ترکیب‌بند، قطعات، مثنویات، رباعیات و مفردات است. قصاید وی، بیشتر جنبه مدحی دارد که در ستایش بزرگان و دولتمردان دوران خود سروده (همان، برگ‌های ۵-۲۱)، اما بعضی از آن‌ها را در نعت و ستایش پیامبر اکرم و در عظمت و برتری انسان به‌عنوان اشرف مخلوقات به نظم کشیده است (همان، برگ‌های ۲۴-۲۵). با آنکه عبدالمجید، به تعدد قصیده‌های خود اشاره کرده:

قصیده گرچه بسی گفته‌ام، ولی هرگز نبوده است به نام موشحم اشعار
(همان، برگ ۸)

اما در اشعار باقی مانده از او، تعداد ۲۲ قصیده در ۶۶۶ بیت ثبت شده است. غزلیات وی عاشقانه است، اما برخی از آنها صبغه عرفانی دارد که در مقایسه با شاعران هم عصر خود از جمله حافظ، عاری از رموز، استعارات و نمادهای عارفانه است. تعداد غزلیات عبدالمجید در این دیوان، ۳۵۵ غزل در ۲۷۶۳ بیت است. در دیوان او، یک ترکیب بند ۹۸ بیتی نیز ثبت شده که موضوع آن نعت پیامبر (ص) است. قطعات بیست و دو گانه عبدالمجید نیز دارای موضوعات متعدد و متنوعی است از جمله: توبه کردن از شاعری و عدم تأثیر سخنان خود بر عامه مردم، نکوهش دنیا و فانی بودن آن، مفاخره، مدح شیخ اویس و رکن الدین و دیگران، بیان شغل خود، وصف مناظر تبریز و تأسف بر خرابه‌های آن، ذکر خدا و بیان انجام مراحل حج، قناعت‌ورزی، توصف اسب و... .

مثنویات عبدالمجید نیز دارای مضامین متنوعی است. نخستین مثنوی به حمله ملک اشرف و یاغی باستی در سال ۷۴۳هـ. ق به شهر تبریز و قتل و غارت در آن دیار اشاره دارد. (همان، برگ‌های ۱۲۲-۱۲۷). دومین مثنوی مربوط به پنجاه و پنج سالگی شاعر است که به زیارت بیت الله الحرام نائل شده و در مسیر بازگشت خود از زیارت خانه خدا به سال ۷۵۴ ق. پس از طی مسیرهای وهم‌انگیز و مناظر زیبای کوه گر و شول و کرد، به شهر شیراز فرخ‌نهاد رسیده که در زیبایی چون ارم و اقامتگاه بسیاری از بزرگان آن زمان بوده است:

ز عمرم چو بگذشت پنجاه و پنج	بریدم امید از سرای سپنج
تمنای رفتن به بیت الحرام	به مژگان و رخسار رُفتن تمام
ز تدبیر سوی حجازم کشید	سرانجام، پایان ره شد پدید
ز هفصد چو بگذشت پنجاه و چار	ز کعبه سوی فارس کردم گذار...
گذشتم به کوه گر و شول و کرد	به راهی که وهم و خرد راه برد
رسیدم به شیراز فرخ‌نهاد	که پیوسته معمور و آباد باد
بدیدم یکی خطه‌ای چون ارم	جهانی مرفه ز عدل و گرم
ولایات معمور و شهری عظیم	بزرگان بسیار در وی مقیم

(همان، برگ ۱۲۸)

سومین مثنوی در تعریف صفا و طراوت شهر تبریز، زادگاه شاعر است که در دوران پیری خود، آن را سروده. (همان، برگ‌های ۱۲۱-۱۲۲). چهارمین، پنجمین و ششمین (همان، برگ‌های ۱۲۸-

(۱۳۱) و نهمین مثنوی که احتمالاً در پنجاه سالگی شاعر؛ یعنی به سال ۷۴۹ق سروده شده، در مذمت نفس خود و اظهار پشیمانی از کارهای خویش در دوران جوانی و ناله از رنج پیری و پناه بردن به درگاه الهی است. (همان، برگ‌های ۱۱۹-۱۲۱) هفتمین مثنوی در ستایش و وصف کعبه سیاه پوش الهی است. (عبدالمجید تبریزی «ح»، برگ ۱۱۸). هشتمین مثنوی نیز در خطاب به نوبهاران و درد دل با آن در فراق یار است که عبدالمجید در میانه این درد دل، دو بیت به زبان فهلوی آذری گفته (عبدالمجید تبریزی، برگ‌های ۱۱۵-۱۱۹) که از نظر مطالعات گویش‌شناختی در آذربایجان، درخور توجه است.

شصت و دو رباعی و تک‌بیتی نیز از عبدالمجید در دست است که موضوع آن‌ها فراق و وصلت یار و مذمت نفس خود و پشت کردن به روزگار فانی، وصف و زیبایی جمال یار، فریاد از پیری و ستایش خدا، اظهار خستگی از اقامت در شهر شیراز و آرزوی رفتن به زادگاه خود تبریز و... است.

ارزش‌های تاریخی اشعار عبدالمجید تبریزی

الف: وقایع تاریخی:

دوران حیات عبدالمجید تبریزی، به‌ویژه حدود سی و شش سالگی وی، با افول طالع ایلخانان مغول و دست‌نشانده‌های امرای متخاصم آن‌ها در اقصی نقاط ایران بوده است. با تضعیف اقتدار ایلخانان و دشمنی و اختلاف در بین امرای آنان، بخصوص با درگذشت سلطان ابوسعید بهادر در ۱۶ ربیع‌الآخر سال ۷۳۶ ق. عملاً سرزمین ایران، تبدیل به میدان جولانگاه تاخت‌وتاز شاهان و سرداران ایران خودکامه و جاه‌طلب سلسله‌هایی شد^۱ که هرکدام در پی گسترش قلمرو حکومت و قدرت خود بودند. (ر.ک: مرتضوی، ۱۳۸۵: ۸-۱۵) در این هنگامه، منطقه آذربایجان به‌ویژه تبریز، به جهت پایتخت بودن ایلخانان در ادوار مختلف، از جمله در دوران حکومت ۱۸ساله اباق‌خان (۶۶۳ تا ۶۸۲ق) و غازان خان (حک: ۶۹۴-۷۰۳ق) و به ایلخانی رسیدن برادرش الجایتو در تبریز و دارا بودن مراکز علمی و فرهنگی و تجاری، همواره مورد هجوم متخاصمان و ستیزه‌جویان اقوام مختلف قرار می‌گرفته و دست‌به‌دست می‌شده است.

عبدالمجید تبریزی، نماهایی از این تاریخ هولناک زادگاه خود را در طول حیات خویش به چشم خود دیده و حوادث تلخ آن را به رشته نظم کشیده است. یکی از این وقایع، مربوط به زمان کشته شدن امیر شیخ حسن کوچک به دست همسر خود، عزت‌الملک، به روز سه‌شنبه ۲۷ ماه رجب سال ۷۴۴ق است که در آن زمان، امیر ملک اشرف (مرگ ۷۵۸ق)، نوه امیر چوپان (مرگ ۷۲۸ق) و پسر

امیر تیمورتاش (مرگ ۷۲۸ق)، به همراه عموییش، امیر یاغی باستی (مرگ ۷۴۴ق) در صدد محاصره شهر شیراز بودند. از طرف سلیمان خان- از نوادگان هولاکو خان- خبر قتل امیر شیخ حسن چوپان به آن‌ها داده می‌شود و از ایشان درخواست می‌کند که به آذربایجان بیایند. ملک اشرف و یاغی باستی، پس از دریافت این خبر، محاصره شیراز را رها کرده، پس از طی چندین شبانه‌روز، با وجود فصل زمستان و سختی راه، در روز نوزدهم سال ۷۴۴ق خود را به سلطانیه رسانده و سپس راهی اوجان شده و از آنجا رهسپار تبریز می‌شوند. اما پس از چند روز، با ناخشنودی اهالی تبریز روبرو می‌شوند و کار به جنگ و کشتار می‌انجامد. عبدالمجید، این حادثه تلخ حمله اشرفیان را سموم خشم یزدانی تلقی کرده که بر تبریز، مصر جامع و دارالاسلام پاشیده شده و غبار فتنه، همه جای آن را فرا گرفته است:

ز سیر سایران آسمانی ز تأثیر قضای آسمانی
سموم خشم یزدانی در آمد غبار فتنه از هر سو بر آمد

(عبدالمجید تبریزی، برگ ۱۲۳)

بنا به گفته عبدالمجید، خبر آمدن آن دو نویین زاده، ملک اشرف و یاغی باستی، به همراه لشکر جرّار خون‌خوار، به وسیله سواری از اوجان در تبریز می‌پیچد و حاکمان شهر از ترس حمله‌ور شدن آنان، خود را در مخفیگاه‌ها پنهان می‌کنند و یا از شهر، پا به فرار می‌گذارند:

فلک بی مهر و اختر تندخو شد جهان بر عادت خود کینه‌جو شد
به هم بر زد چنین خرم دیاری رسید از جانب اوجان سواری
چو آمد لشکر جرّار خون‌خوار چو احداث فلک بی حدّ و مقدار
چو نویین زاده اعظم سپه‌کش سپاهی بیکران چون آب و آتش
دگر نویین ملک اشرف که گردون ز سهم تیغ او دارد جگر خون
چو حکام این سخن‌ها را شنیدند چنان اندر تواری رخ نهادند
به جز پنهان شدن رویی ندیدند که از هر خاطری بیرون فتادند

(همان، برگ ۱۲۳)

سرانجام، نیروهای متخاصم به روز یکشنبه سال ۷۴۴ق، وارد شهر تبریز شده و پس از اخذ باج و خراج و تأمین ارزاق و اقامت یک‌ماهه در شهر، راهی صحرا شدند و لشکر به سوی شام راندند:

به تبریز آمدند القصّه یکسر دو نویین زاده با اتباع لشکر

ز باغ و بوستان زرها گرفتند
به سوی شام، لشکر چون کشیدند
پس از یک مه، ره صحرا گرفتند
به گردون، بارگه را بر کشیدند
ز هجرت بود هفصد و چل و چار
به یکشنبه ز دور چرخ دوآر

(همان، برگ ۱۲۳)

وقتی که روز چهارم از ذی الحجّه همان سال گذشت، عده‌ای از بزرگان از جمله «دو مردک محتسب» به تحریک مردم عوام، از جمله موالیان و جمریان پرداختند و آنها را با تجهیز سلاح ابتدایی به جنگ با نیروهای ملک اشرف و یاغی باستی روانه کردند:

چو روز چارم از ذی الحجّه بگذشت
دو مردک محتسب بودند در شهر
تو گویی طالع تبریز برگشت
ندیده مثل ایشان دیده دهر
اساس شهر، زان سان می نهادند
از آن از شرع استغنا نمودند
که از خود واضح احکام بودند
نه هرگز فکر را فرموده کاری
اخى بوبکر از ایشان بهترین بود
جماعت را به سوی مسجد آورد
که این لشکر به یک ره خیره گشتند
بیا تا چوب و درّه در رباییم
که او عاقل ترین و مهترین بود...
ز سوز دل، بسی فریادها کرد
زبون گشتند ما را، چیره گشتند
بدیشان دست بردی درنماییم

(همان، برگ ۱۲۴)

امیران با شنیدن این خبر، رسولانی را با حکمی به سوی آنها فرستادند و گفتند که ما با کسی کاری نداریم و فقط آذوقه‌ای می‌خواهیم تا راهی کوه و صحرا شویم:

فرستادند از آنجا نایی چند
که ما را بد نبود و نیست با کس
نوشته حکم و در وی خورده سوگند
خیال و رهنمای همگنان بس
فرستید آن ما هر چیز کآنچاست
که ما را عزم کوه و راه صحراست

(همان، برگ ۱۲۶)

اما مردم عوام، پیام تهدیدآمیز آنها را نشنیده می‌گیرند و آن را حمل بر عجز و ناتوانی ایشان برمی‌شمارند و بدین ترتیب، پس از گذشت دو سه روز آشوب و التهاب در میان مردم تبریز، در روز

چهارشنبه چهارمین روز آن ماجرا، با سر زدن آفتاب عالم‌افروز، مردم عوام بر نیروهای اشرف حمله‌ور می‌شوند و کشت و کشتار به راه می‌اندازند.

عبدالمجید این صحنه‌ها را با هنرنمایی تمام به رشته نظم کشیده و مسئولیت همه این وقایع را به گردن آن حاکمانی می‌اندازد که ندانسته افرادی را با دست‌ان خالی به مقابله با نیروهای سرتاپا مسلح واداشته‌اند. سرانجام با آن‌همه قتل و غارت بسیار، لطف الهی شامل حال شهریان می‌شود و دل امیران به رحم می‌آید و فرمان می‌دهند تا سپاه از شهر خارج شده و از کشت و کشتار، دست‌کشند:

به روز چارشنبه چارمین روز	چو سر بر زد ز مشرق عالم‌افروز
ز کینه جنگ‌جویان بردمیدند	چو آتش روی در آهن کشیدند
ز هر راهی سپاهی بی‌مرآمد	خروش از مردم جنگی برآمد
عوام بی‌سلاح و زخم شمشیر	چه سنجد گور پیش پنجه شیر...
در آن حمله بسی مردم بمردند	به زیر پای اسپان جان سپردند...
بسا کودک که در ره پی‌سپر شد	بسا خانه که آن زیروزبر شد
نه فرزند از پدر آن دم‌خبر داشت	نه زان هیبت، پدر یاد پسر داشت
نران و کودکان نارسیده	فغان و ناله بر گردون رسیده
فراز بام‌ها فریاد و زنهار	درون خانه‌ها نالیدن زار
زنان از پرده رخ بیرون نهادند	عزیزان خوار بر خاک اوفتادند
به‌سان مردم چشمم بسا مرد	که دهرش غرقه خون جگر کرد
تو گویی آتش خشم حق افروخت	که هرچ آن پیش می‌آید، همی سوخت
ز تدبیر خطای مردکی خر	جهانی در هلاک افتاده یکسر
اگر نه لطف حق گشتی جهانگیر	نگشتی کس خلاص از خنجر و تیر
چو یکسر راه‌ها را برگشودند	امیران بعد از آن رحمت نمودند...
سپه [را] حکم شد تا بازگردند	خرابی بعد از آن دیگر نکردند

(همان، برگ ۱۲۷)

در منابع تاریخی، این حادثه به صورت‌هایی دیگر نیز نقل شده است. (در این مورد ر.ک: قطبی اهری، ۱۳۸۹: ۲۲۹-۲۳۰؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۴۹/۱-۱۵۰؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۴۲۹/۸). نکته قابل توجه در این گزارش، آن است که عبدالمجید در آغاز فتنه ملک اشرف و یاغی باستی، به «دو

مردک محتسب» و اخی بوبکر نامی اشاره می‌کند که به تحریک این افراد، مردم عوام، فریب خوردند و در دام فتنه‌ای فرورفتند و قتل و غارت به راه افتاد.

از دیگر وقایع تاریخی که عبدالمجید خود ناظر بر آن بوده، حمله شاه شیخ اویس جلابری (حک: ۷۵۷-۷۷۶ق) در رمضان سال ۷۵۹ق به شهر تبریز در زمان حکومت اخی جوق از سرداران ملک اشرف بوده است. (عبدالمجید تبریزی، برگ‌های ۷-۸). ملک اشرف با ورود به تبریز به سال ۷۴۴ق و ایجاد کشمکش‌های سیاسی و نظامی با رقیبان خود و از میان برداشتن کسانی مثل خواجه عمادالدین سراوی مستوفی، یاغی باستی عمویش و ... (قطبی اهری، ۱۳۸۹: ۲۳۰-۲۳۱) سرانجام به سال ۷۴۵ق بر آذربایجان مسلط شد و تبریز را به‌عنوان پایتخت خود برگزید و بعد از آن به فکر گسترش قلمرو خویش درآمد. وی پس از تحکیم پایه‌های قدرت خود در آذربایجان به مناطقی دیگر از جمله شیروان و شماخی و سپس به بغداد و اصفهان لشکر کشی کرد، اما در هر حمله به واسطه مقاومت مردم و حاکمان آن ولایات و یا به دلیل نابسامانی و شیوع بیماری وبا و قحطی در تبریز به سال ۷۴۷ق. مجبور به عقب نشینی شد (همان، ۲۳۳-۲۳۵)، سپس با ایجاد فضای خفقان و ظلم و ستم بر مردم تبریز و زندانی کردن حتی نزدیک‌ترین افراد به خود؛ یعنی خواجه عبدالحی وزیر تا سال ۷۵۷ق در رعب رشیدی به انزوا و گوشه‌نشینی پرداخت تا اینکه به جهت شرارت‌ها و رفتار ظالمانه خود نسبت به مردم و اهالی تبریز، عده‌ای از بزرگان و علما و فضلاء آنجا، مجبور به ترک شهر و دیار خود شده و به نقاط مختلف پناه بردند. صاحب تواریخ شیخ اویس می‌نویسد: «مردم به جان رسیدند. مرگ به آرزو می‌خواستند. یک درم زر در دنیا نگذاشت. مجموع به تعدی و غیر حق جمع کرد و چهارده خزینه داشت. خصایل مذموم او بسیار بود، اگر به آن مشغول می‌شوم، به تطویل می‌انجامد». (همان، ۲۳۵)

افرادی، از آن جمله خواجه شیخ کججی به شیراز، خواجه صدرالدین اردبیلی به گیلان و قاضی محی‌الدین بردعی به سرای جیق مرکز دشت قیچاق رفتند. وعظ و سخنرانی قاضی محی‌الدین در محضر جانی بیگ و تحریک او علیه ظلم و ستم‌های ملک اشرف، سبب شد تا وی برای دادخواهی مردم تبریز و رفع ظلم و ستم از مسلمانان آنجا با سپاهیان‌ش روانه تبریز شود.

در اوایل سال ۷۵۸ق. سپاه جانی بیگ با گذشتن از رود کر و رساندن خود به پشت دروازه‌های تبریز، ملک اشرف را غافل کرد و وی بدون تدارک مقدمات لازم و عدم حمایت سپاهیان‌ش، ناگزیر به ترک تبریز شد و به سمت خوی فرار کرد و در منزلگاه یکی از علمای معروف، یعنی شیخ محمد

بالغی، پناه گرفت. (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۸۹؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۳۱۲-۳۱۳؛ خواندمیر، ۱۳۶۲: ۲۳۷/۳) اما با گزارش شیخ، مأموران جانی بیگ بر پناهگاه او ریختند و وی را دستگیر کرده و به تبریز آوردند و علی رغم میل باطنی جانی بیگ به اصرار کاووس و محیی الدین بردعی «در راه او را از اسب فرو کشیدند و شمشیری بر پهلوی او فرو بردند، چنان که سر شمشیر از جانب دیگر بیرون آمد، سر او را به تبریز آوردند و در میدان بر در مسجد مراغیان بیاویختند.» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲۹۵/۱)

جانی بیگ پس از استقرار در تبریز، دچار بیماری شد و فرزندش بردی بیگ را جانشین خود قرار داد و راهی سرای شد، اما با فوت پدر در میانه راه و طغیان اخی جوق، بردی بیگ نیز ناگزیر به ترک تبریز شد و بدین وسیله تبریز به دست اخی جوق و اشرافیان افتاد و مدت یکسال در آنجا حکومت کرد تا اینکه در سال ۷۵۹ ق. معزالدین شیخ اویس جلایری برای رهایی آذربایجان از دست ظالمان و مفسدان قیجاقی به تبریز لشکر کشید و آنجا را از دست اخی جوق بازپس گرفت. (قطبی اهری، ۱۳۸۹: ۲۴۱) عبدالمجید به مناسبت فتح تبریز به دست شیخ اویس، قصیده‌ای غرّا سروده و ضمن تمجید از دلاوری‌ها و رشادت‌های وی، از او درخواست می‌کند با مردم با دادگری رفتار کند و نقش ظلم و ستم را از دل‌های مظلومان با آب شمشیر بشوید و خیال فتنه را از سر فتنه‌گران با زخم گرز دریاورد و اجازه ندهد این سرزمین، بیشتر از این، به خرابه‌ای تبدیل شود:

به هیچ گونه میازار هیچ مردم را	بجز کسی که رساند به مردمان آزار...
کنون چو گشت مسخر ممالک ایران	روا مدار که گردد خرابتر زنهار...
نقوش ظلم ز دل‌ها به آب تیغ بشوی	خیال فتنه ز سرها به زخم گرز بر آر

(عبدالمجید تبریزی، برگ ۸)

این فتح و پیروزی در زمستان آن سال، به دلیل تعلل و خیانت اطرافیان شیخ اویس، از جمله علی پیلتن، دوام نیاورد و وی مجبور شد تبریز را ترک کند و راهی بغداد شود. اما باز، مصیبت‌های دیگری گریبانگیر مردم تبریز شد و آن حاکمیت دوباره اخی جوق و اطرافیان بر این شهر، هجوم و لشکرکشی امیر مبارزالدین محمد مظفری و شکست اخی جوق و اقامت چهارماهه وی در تبریز و رها ساختن آنجا با شنیدن خبر حمله سلطان اویس ایلکانی به تبریز است. با فرار امیر مظفری و فتح تبریز به دست شیخ اویس و ضمیمه کردن آن به متصرفات آل جلایر در بهار سال ۷۶۰ ق، و ورود وی به شهر، سبب شد تا عبدالمجید به فاصله یک سال دوری سلطان اویس از تبریز، قصیده‌ای دیگر

در مدح وی بسراید و در شعر خود، با یادآوری ظلم و ستم‌های امیران اوزبک، از وی بخواهد تا دست سردسته‌های فتنه را از سر مردم تبریز کوتاه کند و منبع شر را از ریشه بخشکاند و جاهلان را بر سر جایشان بنشانند و بیخ و بن ظالمان را نیز برکنند.

سرورا از هجوم آن ترکان	همچو گیسو شدیم پای سپر
اثر جنگنان درین اقضا	از عمارت رها نکرد اثر
آتش فتنه آن چنان افروخت	کز ممالک نه خشک ماند و نه تر
مردمان را کنون چو مردم چشم	نیست قوتی به غیر خون جگر
دست کوتاه کن گروهی را	که سر فتنه‌اند و منبع شر...
جاهلان را به جای خود بنشان	ای ز رایت رواج علم و هنر
ظالمان را ز بیخ و بن برکن	ای جناب تو عدل را مظهر

(همان، برگ ۱۵)

سلطان اویس در ادامه حکمرانی و بسط قدرت و سرکوب سرکشان و نفوذ سیاست خود در مناطق وسیعی از ایران و عراق عرب و مصر و آسیای صغیر و آن سوی ارس، در طول ۱۶ سال حاکمیت بر تبریز و قرار دادن آن به عنوان پایتخت تابستانی، امنیت و رفاه و آرامش نسبی برای مردم تبریز فراهم ساخت. (ر.ک: نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۳۶؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴۱۲/۱) چنان که عبدالمجید نیز گوید:

ز عدل و عاطفت خسرو زمین و زمان	زمانه گشت نمودار روضه رضوان
ز فرّ دولت آن تاج‌بخش مُلک‌آرای	مثال جنت فردوس شد فضای جهان...
ز جود او چو ارم گشته خطه تبریز	ز عدل او چو حرم گشته عرصه ایران

(عبدالمجید تبریزی، برگ ۶)

ب: وصف تبریز:

شهر تبریز، زادگاه عبدالمجید است و وی دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌های خود را به این شهر و مناظر زیبای طبیعت بکر و عمارت‌ها و کاخ‌های سر به فلک کشیده آن در اشعارش نمایانده است. تبریز را «مصر جامع ملک» (همان، برگ ۳۲)، «مصر جامع تبریز» (همان، برگ‌های ۴۴، ۹۵)، «مصر جامع»، «دارالامان»، «دار اسلام» (همان، برگ ۱۲۷) می‌نامد و با توصیفات و تعریفات خود؛ جغرافیای طبیعی آنجا را برای خوانندگان تشریح می‌کند، به‌ویژه آنجا که صحبت از فصل بهار و تجدید حیات

طبیعت تبریز روضه گون است، تصویرهای زیبایی از رویش گل‌ها و غنچه‌ها و سبزه‌ها و هوای مطبوع و روح‌بخش عیسوی و نسیم مشک‌بوی روح‌پرور و روان شدن رودها و چشمه‌ساران خضرنشان و طنّازی‌های زیباییان در کنار جویباران و کشتزارها و دل‌انگیزی عمارت‌ها و قصرها و ایوان‌های دل‌انگیز ارائه می‌دهد:

بهار خرّم و تبریز فرّخ	مثال روضه است و رشک خلّج
دم عیسی ست ساری در هوایش	زالال خضر جاری در فضایش
نسیمش مشک‌بوی و روح‌پرور	سوادش دلربا چون زلف دلبر
همه بستان گل و صحراش کشت است	چمن‌هایش نمودار بهشت است
شده پیدا ز باد نوبهاری	گل از غنچه، چو معشوق از عماری
ریاحین بر مثال گل‌عداران	نشسته بر کنار جویباران
هوا جان‌بخش و خاکش عنبرین‌بوی	دمیده خطّ سبزه بر لب جوی
به رنگ و بوی گل چون روی دلدار	چمن از خرّمی چون منزل یار
بساط سبزه بر صحرا کشیده	درختش سایه بر سر گستریده
روان از هر طرف بر سبزه جویی	نشسته بر کنارش ماه‌رویی
میان هر گلستان دلستانی	چمان در هر چمن، سرو روانی
همه صحرا و گلشن روح و ریحان	مغّنی گونه گون مرغ خوش‌الحان

(همان، برگ ۱۲۱)

دلبستگی ذاتی و عمیق عبدالمجید به زادگاهش تبریز، آن‌چنان است که وی در دورانی که در شیراز ساکن بوده، از یاد و نام تبریز غافل نمانده و در قطعاتی، اندوه دوری از وطن و زادگاه خود را بیان داشته و عشق و اشتیاق خود را بدان جا وانموده است.

ز هفصد چو بگذشت پنجاه و چار	ز کعبه سوی فارس کردم گذار
شنیدم که شیراز، خوش منزلی ست	کنون مقصد هر کجا فاضلی ست
اساسش چو رخسار یاران خوش است	سوادش چو زلف بتان دلکش است...
گذشتم به کوه لر و شول و کرد	به راهی که وهم و خرد راه برد
رسیدم به شیراز فرّخ نهاد	که پیوسته معمور و آباد باد
بدیدم یکی خطّه‌ای چون ارم	جهانی مرفّه ز عدل و کرم

ولایات معمور و شهری عظیم	بزرگان بسیار در وی مقیم...
اگر چه به غایت دل‌اوز بود	ولیکن نه چون شهر تبریز بود
خوشا شهر تبریز فرخ‌سرشت	که مثلش نیابی مگر در بهشت
چو فردوس هر گلشنش دلرباست	هوا روح‌بخش، آب او جان‌فزااست...
چو حبّ وطن دل برافروزد	نفس همچو آتش جگر سوزدم
چو یاران همدم به یاد آیدم	چو باران ز چشم آب بگشایدم
ملاحت فزای است شهر کسان	خدایا بدان خاک پاکم رسان

(همان، برگ ۱۲۸)

نسخه‌های خطی دیوان عبدالمجید

تاکنون، سه دست‌نویس از دیوان عبدالمجید تبریزی - تا آنجا که نگارنده تفحص کرده - شناخته شده که هر سه نسخه در کتابخانه‌های ترکیه محفوظ است. در تکمیل این دیوان، علاوه بر سه دست‌نویس، از منابع ادبی و تاریخی دیگر، اعم از مجموعه‌ها، جنگ‌ها، تذکره‌ها و... نیز بهره‌جسته‌ایم.

۱. دست‌نویس کتابخانه ملت استانبول: این نسخه به خط نستعلیق در ۱۳۷ برگ تحریر شده و کاتب و تاریخ کتابت آن معلوم نیست. از قرائن نسخه‌شناسی، چنین برمی‌آید که در نیمه اول سده ۹ق. کتابت شده است. این دست‌نویس، ممه‌ور به مهر وقف علی امیری دیار بکلری و مشتمل بر ۲۲ قصیده، ۲۸۶ غزل، ۱ ترکیب‌بند، ۸ مثنوی و ۴۷ رباعی است.
۲. دست‌نویس کتابخانه حالت افندی استانبول: در ضمن مجموعه دواوین به شماره ۶۹۹ (برگ ۱ب- ۱۳۰آ) این مجموعه که مشتمل بر غزلیات حلاج بسحق اطعمه (م: ۸۴۰ق)، وزیری تبریزی (سده ۸-۹ق)، بلبل (؟) و معاذی تبریزی (ط: ۸۳۷ق) است، در تاریخ پنجم جمادی‌الثانی سال ۹۵۰ق به قلم مرشد و امیر شیخ کاتب شیرازی به خط نستعلیق خوش در ۳۷۴ برگ، کتابت شده است. این نسخه دارای ۳۰۲ غزل، ۵ مثنوی، ۵۳ رباعی و ۱ بیت مفرد است (حسینی، ۱۳۹۳: ۲۵۴-۲۵۶).
۳. دست‌نویس کتابخانه دانشگاه استانبول: در ضمن مجموعه دواوین شماره ۴۸۵ (هاشم‌پور سبحانی - آق‌سو، ۱۳۷۴: ۲۲۴) این مجموعه در اسلامبول ترکیه به قلم عباد میرزا آقاخان کرمانی در محله توپخانه دولتخانه سرکار ادیب فاضل آقا میرزا حبیب در یوم ۷ شهر رجب

- ۱۳۰۷ق در ۸۰ برگ به خط نستعلیق کتابت شده است. این نسخه مشتمل بر ۳۰۳ غزل، ۴ مثنوی، ۵۳ رباعی و ۱ بیت مفرد است.
- در چندی از منابع ادبی و تاریخی خطی و چاپی (جنگ‌ها، مجموعه‌ها، تذکره‌ها و...) نیز، اشعاری از عبدالمجید، ثبت شده است که از منابع خطی، می‌توان به مآخذ زیر اشاره کرد:
۱. مجموعه چلبی عبدالله، ش ۲۸۰، کاتب: مسعود بن منصور بن احمد متطبیب، خط: نسخ، مورخ ۷۶۳ق. میکروفیلم ش ۵۰۸ (دانش پژوه، ۱۳۴۸: ۴۹۳/۱) و عکس ش ۱۰۷۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. دارای ۴ غزل (برگ‌های ۳۵-۳۶).
 ۲. جنگ اسکندر میرزا، کتابخانه موزه بریتانیا، ش Add. 27261، کاتب: محمد حلوی و ناصرالکتاب، مورخ ۸۱۲-۸۱۳ق. میکروفیلم ش ۲۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. (درباره این جنگ، ر.ک: مطلبی کاشانی- مرعشی، ۱۳۸۳: ۳۷-۵۸) غزل (برگ ۲۵۰).
 ۳. جنگ کتابخانه بادلیان، ش ۱۲۱ الیوت. کاتب: کمال‌الکافی. خط: نستعلیق، ۴۹۰ برگ، جمادی‌الثانی ۸۳۹ق. میکروفیلم ش ۹۰۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (دانش پژوه، ۱۳۴۸: ۵۴۷/۱). ۶ غزل (برگ‌های ۴۸۹ تا ۴۹۰).
 ۴. مجموعه اسعد افندی، کتابخانه سلیمانیه استانبول، ش ۳۴۳۲، کاتب: تاج‌الدین علی بن احمد بن احمد تبریزی، خط: نستعلیق، ۴۴۲ برگ. مورخ ۴ ذی‌القعدة ۸۲۷ق (درباره این جنگ، ر.ک: فیروزبخش، ۱۳۵۹: ص ۲۲-۲۵)، ۶۲ غزل (برگ‌های ۹۱، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۷۸، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۲۰).
 ۵. *مونس‌العشاق و تحفه‌الآفاق*، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ش ۵۷۱۲، گردآورده سلیمان القونوی. خط: نسخ تعلیق زیبا، ۲۴۵ برگ ۱۷ سطری، مورخ ۸۶۰ق. (حسینی، ۱۳۶۷: ۱۱۱۲/۱۵-۱۱۳) ۳۱ غزل (برگ‌های ۸۴، ۹۶، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۷۵ تا ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶ تا ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۵).

۶. مجموعه لطافت و منظومه ظرافت، کتابخانه دانشگاه کمبریج انگلستان، ش 657. گردآورده محمودشاه نقیب شیرازی، مورخ ۲۴ ماه رمضان ۱۲۷۷ق. میکروفیلم ش ۸۴۳، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. (درباره این جنگ، ر.ک: بشری، ۱۳۸۵: ۵۲۳-۵۹۸)
۷. سفینه کتابخانه سنا، ش ۵۱۷، گردآورده عبداللطیف بن علی بن واعظ لطیفی بیرجندی، مورخ ۹۲۵ق. (دانش پژوه- علمی انواری، بی تا: ۱/ ۳۱۴-۳۱۶) ۱ غزل (برگ ۲۶۲).
۸. جنگ کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۵۳. مورخ سده دوازدهم قمری (دانش پژوه «ب»، ۱۳۳۹: ۱۸۰)، ۴ غزل (برگ ۳۳۷).
۹. جنگ کتابخانه مرحوم دکتر اصغر مهدوی، ش ۱۸، خط: نستعلیق. مورخ احتمالاً سده ۹ قمری. (اشک شیرین، ۱۳۸۰: ۱۵۶)
- ۷ غزل (برگ های ۱۲، ۳۶، ۳۹، ۴۹، ۶۴، ۶۸، ۸۷).
۱۰. جنگ، کتابخانه ملی ایران، ش ۱۳۱ رف، کتابت: محتملاً سده ۱۳ق. (انوار، ۱۳۶۵: ۱/ ۱۲۱-۱۲۲)، ۴ غزل ثبت در برگ ۲۴۵.
۱۱. جنگ کتابخانه دانشگاه تهران، ش ۲۴۴۶، خط: نستعلیق، مورخ سده ۱۱ق. (دانش پژوه، ۱۳۳۹: ۱۱۳۲/۹)، ۴ غزل (برگ ۱۴۵).
۱۲. فردوس التواریخ، کتابخانه ملی روسیه در سن پترزبورگ، ش ۲۶۷، تألیف خسرو بن عابد معروف به ابن معین ابرقوهی، مورخ ۸۰۸ ق. میکروفیلم ش ۱۲۵ تا ۱۲۷ کتابخانه مرحوم مجتبی مینوی. (دانش پژوه- افشار، ۱۳۷۳: ۱۰۹) ارباعی (برگ ۵۳۳).
۱۳. انیس الخلوه و جلیس السلوه (حدود ۸۰۰ق)، نسخه برگردان دست نویس شماره ۱۶۷ کتابخانه ایاصوفیا (استانبول)، گردآورده مسافر بن ناصر الملطوی. (وفایی- مرادی، ۱۳۹۰: ۳۰۶-۳۱۱) ۱۰ غزل.

نتیجه گیری

میراث زبان و ادب پارسی در سده هشتم هجری در آذربایجان، بسیار غنی و پرمایه است و در این میان، شعر فارسی، با وجود شاعران مشهور و کمتر شناخته شده، از غنا و مایه وری دوچندان برخوردار است. عبدالمجید، یکی از شاعران حاذق و توانای پارسی سرا در این سده است که هرچند کمتر شناخته شده، اما با احیای دیوان او، یکی از حلقه های مهم زنجیره شعر پارسی در آذربایجان، معرفی

و کامل خواهد شد. شعر عبدالمجید از چند نظر، قابل توجه است که از آن جمله، اطلاعات تازه‌ای است که از احوال خود شاعر، به دست می‌دهد و برخی از وقایع تاریخی تبریز را به تصویر می‌کشد.

پی‌نوشت:

۱- از جمله این سلسله‌ها می‌توان به چوپانیان در آذربایجان، جلایریان در عراق عرب، آل مظفر در یزد و کرمان، آل اینجو و دیگر امرای محلی در فارس و سواحل خلیج فارس، سرداران و طغایموریان در خراسان و گرگان، آل کرت در هرات، اتابکان در لرستان و شولستان و مرعشیان در مازندران و طبرستان اشاره کرد.

منابع

- اشک شیرین، سید ابراهیم. (۱۳۸۰). «معرفی جنگ ش ۱۸ جزو مجموعه نسخه‌های خطی کتابخانه مرحوم دکتر اصغر مهدوی». نامه بهارستان. سال ۲. ش ۱ «دفتر سوم».
- ابرقوهی، خسرو بن عابد. (۸۰۸ق). فردوس التواریخ. ش ۲۶۷. کتابخانه ملی روسیه در سن پترزبورگ.
- ابوالمجد تبریزی (۱۳۸۱)، سفینه تبریز. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- انوار، سید عبدالله. (۱۳۶۵). فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران. ج ۱. چاپ دوم. تهران: کتابخانه ملی ایران..
- بشری، جواد. (۱۳۸۵). «معرفی مجموعه لطافت و منظومه ظرافت» (جنگ محمود شاه نقیب شیرازی). نسخه پژوهی. دفتر سوم. به کوشش ابوالفضل حافظیان بابل. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- تبریزی، تاج‌الدین علی بن احمد (کاتب). (۸۲۷ق). جنگ اسعد افندی. ش ۳۴۳۲. کتابخانه اسعد افندی ترکیه.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله. (۱۳۵۰). ذیل جامع‌التواریخ رشیدی. چاپ دوم. به اهتمام خانابا بیانی. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله. (۱۳۸۰). زبده‌التواریخ. ج ۱. مقدمه، تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سید جوادی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۹۰). دیوان حافظ. تصحیح و تحقیق بهروز ثروتیان. تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- حسینی، سید محمد تقی. (۱۳۹۳). فهرست دست‌نویس‌های فارسی کتابخانه حالت افندی - استانبول. تهران: منشور سمیر. به سفارش و همکاری سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و مؤسسه فرهنگ بنیان شکوهی.
- حسینی، سید احمد. (۱۳۶۷). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی. ج ۱۵. زیر نظر سید محمود مرعشی نجفی. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. (۱۳۶۲). تاریخ حبیب‌السیرفی اخبار افراد بشر. ج ۱. چاپ سوم. زیر نظر دکتر محمد دبیرسیاقی. مقدمه جلال‌الدین همایی. تهران: کتابفروشی خیام.
- دانش‌پژوه «ب»، محمد تقی. (۱۳۳۹). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران. تهران: دانشگاه تهران.
- دانش‌پژوه، محمد تقی - افشار، ایرج. (۱۳۷۳). فهرستواره کتابخانه مینوی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- دانش پژوه، محمد تقی - علمی انواری، بهاء‌الدین. (بی تا). فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه مجلس سنا. ج ۱. تهران: کتابخانه مجلس سنا.
- دانش پژوه، محمد تقی. (۱۳۳۹). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. ج ۹. تهران: دانشگاه تهران.
- دانش پژوه، محمد تقی. (۱۳۴۸). فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. ج ۱. تهران: دانشگاه تهران.
- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۵). *غزل‌های سعدی*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: سخن.
- سلیمان القونوی. (۸۶۰ق). *مونس العشاق و تحفه الآفاق*. ش ۵۷۱۲. کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- صبا، مولوی محمد مظفر حسین. (۱۳۴۳). *تذکره روز روشن*. تصحیح و تحشیه محمدحسین رکن‌زاده آدمیت. تهران: رازی.
- ظهیرالدین فاریابی، طاهرین محمد. (۱۳۸۱). *دیوان ظهیرالدین فاریابی*. تصحیح، تحقیق و توضیح امیر حسن یزدگردی. به اهتمام اصغر دادبه. تهران: نشر قطره.
- عبدالرزاق سمرقندی، کمال‌الدین. (۱۳۷۲). *مطلع سعدین و مجمع بحرین*. ج ۱. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- عبدالمجید تبریزی «ح»، کمال‌الدین. (۹۵۰ق). *دیوان عبدالمجید تبریزی*. ش ۶۹۹. کتابخانه حالت افندی استانبول.
- عبدالمجید تبریزی، کمال‌الدین. (حدود سده ۹ق). *دیوان عبدالمجید تبریزی*. کتابخانه ملت استانبول.
- عنصری بلخی. (۱۳۶۳). *دیوان عنصری بلخی*. چاپ دوم. به کوشش سید محمد دبیر سیاقی. تهران: کتابخانه سنایی.
- فیروزبخش، پژمان. (۱۳۵۹). «پراکنده‌های ایران‌شناسی (۷)». بخارا. سال هیجدهم. ش ۱۱۲.
- قطبی اهری نجم، ابی‌بکر. (۱۳۸۹). *تواریخ شیخ اویس (جریده)*. به کوشش ایرج افشار. تبریز: ستوده.
- مازندرانی، عبدالله بن محمد بن کیا. (۱۳۳۱). *رساله فلکیه در علم سیاق*. تصحیح والتر هیئس. ویسبادن.
- محمودشاه نقیب شیرازی. (۸۲۷ق). *مجموعه لطافت و منظومه ظرافت*. ش ۷۶۵۷. کتابخانه دانشگاه کمبریج.
- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۸۵). *مسائل عصر ایلیخانان*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- مسعودبن منصوربن احمد متطبب (۷۶۳ق). *مجموعه چلبی عبدالله*. ش ۲۸۰. کتابخانه سلیماتیّه استانبول.
- مطلبی کاشانی، نادر - مرعشی، سید محمد حسین. (۱۳۸۳). *حدیث عشق (۲)*. (دکتر اصغر مهدوی از او و با او). تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی با همکاری مرکز نشر میراث مکتوب.

- ملطوی، مسافرین ناصر. (۱۳۹۰). *انیس الخلوه و جلیس السلوه: نسخه برگردان دست‌نویس*. ش ۱۶۷۰. کتابخانه ایاصوفیا (استانبول). به کوشش محمد افشین وفایی - ارحام مرادی. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه بن محمود. (۱۳۸۰). *تاریخ روضه‌الصفاء فی سیره‌الانبیاء و الملوک و الخلفاء*. تصحیح و تحشیة جمشید کیان‌فر. تهران: اساطیر.
- نطنزی، معین‌الدین. (۱۳۸۳). *منتخب‌التواریخ معینی*. به اهتمام پروین استخری. تهران: اساطیر.
- نظامی گنجه‌ای، ابو محمد الیاس بن یوسف. (۱۳۶۳). *خسرو و شیرین*. چاپ دوم، تصحیح وحید دستگردی، تهران، علمی.
- واله داغستانی، علیقلی. (۱۳۸۴). *تذکره ریاض‌الشعرا*. ج ۳. تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر.
- هاشم پور سبحانی، توفیق - آق‌سو، حسام‌الدین. (۱۳۷۴). *فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.